

اختیارات ولی فقیه را کاملاً دموکراتیک می دانم

گفتگو با دکتر جان اسپوزیتو
استاد دانشگاه جرج تاون و رئیس مرکز گفتگوهای اسلام و مسیحیت در آمریکا



کتاب نقد: جناب دکتر

اسپوزیتو، در شماره‌های پیشین این نشریه انتقادی - پژوهشی که جنابعالی تا حدودی با آن آشنا شده‌اید، از جمله، مقاله‌ای که شما مشترکاً با آقای دکتر جان وال در باب مناسبات اسلام و دموکراسی نوشته بودید، مورد بررسی و نقد قرار گرفت. یک شماره از کتاب نقد، به بررسی سؤالاتی در باب ولایت فقیه، رابطه اسلام با سیاست، حکومت و ایدئولوژی، اختصاص یافته و چند نوع رابطه محتمل میان دموکراسی با راهبردهای حکومتی اسلام، اجمالاً مورد مذاقه قرار گرفت.

از جمله نکات مثبتی که بنده در دیدگاه جنابعالی، مشاهده کردم، انعطافی است که در تعریف "دموکراسی" داشته‌اید و حق تحفظ و اظهار نظری که برای متفکران

اسلامی در مورد عدم پذیرش قرانات افراطی و لیبرالی از "دموکراسی"، قائل هستید. این برای من جالب بود و به دوستان عرض کردم در برابر دیدگاههای جامد و متعصب لیبرالهای بنیادگرا، باید گرایشهای منعطف‌تر و متعادل‌تری که قصد تحمیل مستبدانه خود بر جهان اسلام و تمام بشریت را ندارند، مطرح کرد. شما گفته‌اید که مایه‌های بسیار قوی دموکراتیک در فرهنگ سیاسی اسلام دیده‌اید و از جمله به مفاهیمی چون اجتهاد، شورای، اجماع، توحید و خلافت اشاره کرده‌اید. البته در نحوه برداشتی که از این اصطلاحات کرده‌اید، تأملاتی بود که در همان نقد آمده است. اما اصل این رویکرد که جمود بر دکتربین لیبرالی در جامعه مدنی و دموکراسی، نباید به خود اجازه دهد که دایره ارزیابی

سایر فلسفه‌های سیاسی را تا آن حد، تنگ و خود
محورانه بگیرد، رویکرد نسبتاً منصفانه‌تری است.

اسپوزیتو: متشکرم و برای من جالب

است که شما موضع مستقل و انتقادی را تعقیب
می‌کنید. چنانچه گفتید من، قرائت واحد و صد در
صدی از دموکراسی که بعنوان یک استاندارد، بتوان
آن را بر دیگران تحمیل کرد، سراغ ندارم و به
مسلمانان حق می‌دهم که در مورد تجزیه و تحلیل
مفاهیم سیاسی و رد یا قبول آنها، خودشان تصمیم
بگیرند و داوری کنند. شما مسلمانانی دارید که
دموکراسی را با اسلام، ناسازگار می‌بینند و نیز
مسلمانانی که با مقداری تبصره و تغییر، آن را
می‌پذیرند و در منطق دموکراسی، سهیم هستند. از
گرایشاتی چون "حزب التحریر"، سازمان
آزادبخش اسلامی عراق و جماعت اسلامی
پاکستان و علمائی چون "مودودی" تا سایر
گرایشات در جهان اسلام، و اعم از اسلام‌گراها که
در صحنه سیاسی فعال شده و در صدد تغییرات
اجتماعی مهمی بنفع احیاء ارزشهای اسلامی
هستند و یا غیر پان اسلامیت‌ها که گرایش
مذهبی و شخصی خود را با هر نظام سیاسی،
جمع‌پذیر می‌دانند، همه، در میان مسلمانان
بچشم می‌خورند.

چنانچه در آن مقاله هم گفته‌ام، مفاهیمی



چون شوری، اجماع، اجتهاد و مصلحت هم در
فرهنگ اسلامی وجود دارد که مایه‌هایی نزدیک
به آنچه کسانی از "دموکراسی"، توقع دارند، در آن
هست و سیستم پارلمانی یا مجلس شوری هم که
در کشورهای اسلامی مثل کشور شما وجود دارد،
شاید توسط چنان مفاهیم اسلامی، توجیه مذهبی
یافته و نوعی دموکراسی واقعی را سازمان داده و
نوعی سیستم حکومتی پارلمانی را پشتیبانی کرده
است. حال مهم نیست که نامش را دموکراسی
بگذارید یا نگذارید، البته در غرب هم هیچ مدل
حکومتی واحد و واضحی وجود ندارد. مدل
حکومتی متعددی در کار است.





کتاب نقد: متشکرم. اگر اجازه دهید این

نکته را ضمیمه کنم که ما دستکم از دو دمکراسی سخن می‌گوئیم. یکی دمکراسی بعنوان شیوه‌ای در توزیع قدرت و نظارت بر آن که می‌توان محصول تفکر و تجربه مشترک بشری باشد و در شکل حاکمیت و صورت‌بندی هر م سیاسی تأثیرگذار است و در نظام‌های لائیک و دینی، علی‌السویه، قابل استعمال است. منتهی در هر نظامی، این قالب، محتوای حقوقی و فرهنگی خاصی یافته و بعنوان روشی در خدمت ارزش‌ها و احکام و اهداف ایدئولوژی خاصی قرار می‌گیرد. اما نوع دوم، دمکراسی بعنوان یک ایدئولوژی است که نه روش عقلی بلکه حتی مسبق به ارزش‌های سکولار و احکام متصلب و ایدئولوژیک لیبرالی است. این دیگر یک مضمون حقوقی و فرهنگی خاصی در عرض تفکر اسلامی و رقیب با آن است. در این سطح از گفتگو، بحث از استخدام روش نمی‌کنیم بلکه گفتگو بر سر معارضه‌ها و موافقت‌های دوگونه "آیده" با یکدیگر است.

آیا در دیدگاه امثال جنابعالی، قرار است که دمکراسی بعنوان یک متدلوژی در خدمت مفاهیم و ارزش‌های بنیادین اسلامی قرار گیرد یا مفاهیم اسلامی (چون اجماع و شوری و مصلحت) برفع قرائت لیبرالی از دمکراسی (بعنوان یک ایدئولوژی مادی و نامشروط به دکترین "نبوت")، مصادره و تاویل شوند؟

سؤال اصلی اینست که واقعاً ما از کدام تاویل و استخدام و کدام تقریب میان اسلام و دمکراسی، سخن می‌گوئیم؟! دمکراتیزه (لیبرالیزه) کردن "اسلام" یا اسلامی کردن "دمکراسی"؟! کدام، ماده است و کدام، صورت؟!

اسپوزیتو: من اولاً بعنوان یک محقق بیطرف سخن می‌گویم نه بعنوان یک آمریکایی یا یک غربی، پس نمی‌خواهم جبهه‌گیری و داوری کنم اگر کسی از من سؤال کند که اسلام با نظریه مشارکت در حکومت پارلمانی موافق است یا خیر؟ پاسخ من مثبت است.

اسلام نسبت به مشارکت سیاسی، موضع باز دارد و منابع متعددی در معارف اسلامی وجود دارد که از این نظریه، حمایت می‌کنند. من در مورد چپ‌های سکولار (Secular Leftists) یا لیبرال‌های سکولار (Liberal Secularists) یا محافظه‌کارها سخن نمی‌گویم. اما یک جریان رئالیست و واقع‌گرا و اهل مصلحت هم در ایران وجود دارد که غیر مذهبی هم نیست. آنها راحت‌تر در مورد دمکراسی سخن می‌گویند و مفاهیم مذهبی را در کنار مفاهیم دمکراتیک، می‌نشانند و هیچ مشکلی در دوستی با غرب هم نمی‌بینند.

کتاب نقد: ما البته در اینجا نمی‌خواهیم بحث "جریان‌شناسی" و تیپ‌شناسی جریان‌های

سیاسی در ایران یا آمریکا را داشته باشیم. شما از رویکرد تقریب میان مفاهیم اسلامی و دمکراتیک سخن بمیان آوردید. من پرسیدم که این تقریب، به چه مفهومی است و آیا می‌توان با قرانت سازی‌های جدید از اسلام یا از دمکراسی، در تعریف اصطلاحات هم دست برد و آن را بکلی عوض کرد؟! و در مواردی که احیاناً ناسازگاری میان مفاهیم اسلامی با مفاهیم غربی وجود دارد، آیا ظاهر یکی بنفع باطن دیگری باید تأویل شوند؟! اولاً چرا باید تأویل شود و ثانیاً ظاهر کدامیک بنفع باطن کدامیک مصادره شود؟!

من به مثال جنابعالی باز می‌گردم. "اجتهاد"، در اصطلاح اسلامی، چنانچه می‌دانید یک عملیات عقلی برای درک مفاد متون و برای دریافت ارزشها و احکام اسلامی است. "اجتهاد"، تلاشی جهت وصول به مفاد شریعت و فرع‌سازی و کشف راه‌حل دینی برای مشکلات حقوقی، اخلاقی و فرهنگی است بنابراین "اجتهاد" باید نه در برابر "نص" بلکه در راستای نص قرآن و سیره معصوم باشد.

این چه کمکی به دمکراسی لیبرال می‌تواند باشد؟! یا مثلاً «شوری» در اسلام، حتماً باید در چارچوب مسلمات اسلام باشد و مستقلاً منبع تشریح حکم نیست و طریقت دارد، حال آنکه دمکراسی لیبرال، از حجیت آراء و امیال بنحو علی‌الاطلاق و بدون هیچ پیش شرط شرعی یا اخلاقی، مدافعه

می‌کند. «اجماع» هم همین است یعنی حتی نزد آن عده از اهل سنت که فی‌نفسه، اصالت هم دارد باز موضوعیت قطعی و نهائی ندارد بلکه از باب وصول به حکم شرع، حجّت دانسته شده است. «مصلحت» در فقه اسلام هم تعریفی دقیقاً مطابق با تعریف مصلحت در یک جهان‌بینی مادی ندارد گرچه در بسیاری موارد، مصادیق مشترک هم داشته باشند. آیا مسیاریهای سکولاریتی "مصلحت"، مقدسات و دگم‌هائی هستند که جهان اسلام باید آنها را علیرغم جهان‌بینی خودش بپذیرد؟! شما می‌دانید که نقش پارلمان در نظام لیبرال با نقش و کارکرد آن در نظام اسلامی، تفاوت‌هایی دارد. مثلاً ما فیلتری برای بررسی میزان انطباق قوانین با مبانی اسلام داریم که بدون آن هیچ قانونی، قانون نیست. در اینجا پارلمان، در واقع، نوعی کار کارشناسی و مشورتی و برنامه‌ریزی می‌کند و «قانون»، بیشتر بمعنای «برنامه» است نه «حکم» (با تعریف شرعی آن). احکام حکومتی هم نوعی برنامه‌ریزی مدیریتی در راستای اهداف اسلامی است. آیا اگر جریانات اسلامی، از تعریف‌های دقیق مفاهیم اسلامی، حاضر به عقب نشینی نباشند شما آنها را بنیادگرا خواهید نامید؟!

اسپوزیتو: من، چنانچه گفتم نمی‌خواهم

هیچگونه داوری در اینجا داشته باشم، من خودم دانشجوی «اصول فقه» هستم و اساتید مسلمانی





داشته‌ام و در همین چارچوب می‌خواهم بحث کنم و نمی‌خواهم به مسلمانان بگویم که چه بکنند و چه نکنند. شما تاریخ حقوق و فقه اسلامی را ملاحظه کنید.

اگر از من بپرسید آیا مفاهیمی در این فقه وجود دارد که زمینه و توجیهی برای مثلاً نظام پارلمانی باشد، خواهم گفت اینچنین است. گرچه وجود مواضع خشن و خصمانه را هم در جهان اسلام، انکار نمی‌کنم.

خود مفهوم مصلحت را ببینید که فقهاء وقتی در شرایطی قرار می‌گیرند که رفاه اجتماعی، چیزی را دیکته می‌کند، مفهوم مصلحت را پایه‌ای برای حل مسائل قرار داده‌اند. یعنی با نگاه به اسلام نتوانستند پاسخهای خود را پیدا کنند و رفاه اجتماعی، پایگاه پیدایش دریافتهای جدید در فقه شده است. این، درک فقهی است و درک ارویائی یا امریکائی من نیست.

کتاب نقد: تأکید می‌کنم که ما شما را در این گفتگو، بعنوان یک محقق مخاطب قرار می‌دهیم نه یک سیاستمدار. در فقه جعفری، «مصلحت» در درجه اول، بعنوان مناط احکام اولی شرعی، ملحوظ است و مصلحت در رعایت احکام دانسته می‌شود. آنچه تحت عنوان «مصلحت جامعه یا حکومت» مطرح می‌شود در واقع در موقعیتهائی است که میان

مصالح مختلف یا احکام و ارزشهای اسلامی، در مقام عمل، تزاوم پیش می‌آید و نوعی اولویت بندی و اصلی - فرعی کردن مسائل، ضرورت می‌یابد.

ملاک این اهم و مهم کردنها، مسلمات عقلی و محکومات اسلامی است و نوعی حق مانوور مدیریتی در مقام اجراء هر چه بیشتر و بهتر اهداف و احکام اسلامی و تحکیم عدالت اجتماعی مطرح میشود.

چنانچه در مسائل فردی نیز گاهی ضرورتهایی پیش می‌آید که تکلیف شرعی فرد، تغییر می‌یابد، در مسائل اجتماعی و حکومتی نیز چنین است با این تفاوت که تشخیص آن ضرورت در قلمروی فردی، با خود فرد مکلف است و تشخیص مصلحت در قلمروی جمعی و حکومتی با حکومت مشروع و عادل است که از طریق کارشناس موضوعی و اجتماعی و... انجام می‌شود.

جناب دکتر اسپوزیتو، آنچه بر آن تأکید می‌کنم این است که «مصلحت» در فقه شیعه، خود، مفهومی دینی است که مرتبط با مضامین عقلی، از ابتدا در شرع اسلام، طرّاه شده است. «مصلحت»، حاکمیت عرف بر دین نیست بلکه مکانیزمی اسلامی است که ترکیبی از «عقل - نقل» به آن، ماهیت می‌دهد و خود، یک عنصر شرعی است.

اما می‌خواستم خواهش کنم برای رویکرد خشن در جهان اسلام، یکی دو مثال بزنید که با قرائت

دمکراتیک قابل جمع نیست تا بحث را دقیق‌تر بتوانیم پیش ببریم.

اسپوزیته: شما مکتوبات راشد غنوشی، دیدگاه‌های جماعت اسلامی، نظریات اخوان المسلمین اردن با دیدگاه‌های مخالفان مقایسه کنید تا طیف موجود در جهان اسلام را بتوانید تحلیل کنید و نتیجه بگیرید که کدام دیدگاه‌ها تعطاف بیشتر و کدام‌ها تصلب بیشتر دارند. مثلاً احکام فقهی «اهل ذمه» در مورد موقعیت اهل کتاب در جهان اسلام می‌توان گفت که برای صدر اسلام، یک حکم کاملاً مترقی و بسیار جلوتر از زمان است اما امروز در یک دولت مدرن اسلامی، سؤال این است که اگر یک اقلیت عمده دینی وجود داشته باشد آیا می‌توان آنها را شهروند درجه دو بحساب آورد؟ الان این فکر هم وجود دارد که آن احکام، احتمالاً مربوط به حالا نیست. مثلاً «سامیر بالاره»، محمد آرکون و حامد ابوزید در مصر، ماجد در اندونزی و افرادی دیگری هستند که معتقدند باید از اینکه در جامعه مدرن عده‌ای خود را شهروند درجه دو احساس کنند، جلوگیری کرد. این فکر را می‌توان گسترش داد تا با شرایط کنونی تطبیق کند.

کتاب نقد: البته ظاهراً در اینجا درصدد بحث فقهی نیستیم و جنباعالی هم فرمودید که بعنوان

یک غیرمسلمان، منطقی نمی‌دانید که خطاب به مسلمانان توصیه فقهی داشته باشید. اینکه آیا چه حکم فقهی، قید زمانی دارد یا ندارد و آیا روش معاشرت با اهل ذمه براساس قرآن و سنت، چگونه باید باشد، البته بحث‌هایی درون فقهی است که همواره در حلقه‌های فقهی مسلمانان در جریان بوده است. منتهی یکی دو نکته را اینجا می‌توان پیش کشید: یکی اینکه چنانچه فرمودید، احکام فقهی «اهل ذمه»، حکمی مترقی و کاملاً انسانی است و در شرائطی که در جوامع مسیحی قرون وسطانی، پیروان سایر ادیان را تحمل نمی‌کردند و تعصبات فرقه‌ای شدیدالحن یهودیان هم علیه سایر مذاهب بویژه مسیحیت، زبازد تاریخ است، اسلام حتی پس از فتوحات و پیشروی در آفریقا، اروپا و آسیا، مورد استقبال اغلب مردم در این جوامع قرار می‌گرفت که آزاد اسلام می‌آوردند و معذک اقلیت‌های بزرگ غیرمسلمان در سرزمینهای اسلامی باقی می‌ماندند و در کمال امنیت و احترام از حقوق انسانی خود در سایه اسلام بهره‌مند می‌شدند و نه تنها مناسک عبادی و معابد خاص خود بلکه شیوه حل مخاصمات در حقوق خصوصی براساس مذهب خود را حفظ می‌کردند، یعنی کاملاً محترم شمرده می‌شدند و از حقوق شهروندی بسیار بیش از سایر سرزمینها بهره می‌بردند. آنان در حریم شخصی، مالکیت، مذهب،





زبان، معاملات اقتصادی و... کاملاً در فقه اسلام، آزاد بوده و هستند.

موارد خاصی البته وجود دارد که در دنیای غیر اسلامی هم چنین مواجهه با شهروندان مرسوم است و البته ملاکهای دیگری دارد. اخذ مالیاتهایی چون جزیه امری کاملاً طبیعی است. مضافاً اینکه در کشورهایی که دموکراتیک نامیده می‌شوند مثل آمریکا بسیاری از مردم، نه تنها غیر آمریکایی‌ها بلکه بخش عظیمی از خود آمریکایی (از قبیل سیاهان یا...) برای مدتهای مدید، شهروند درجه دو بحساب آمده‌اند. من هم نمی‌خواهم در اینجا داوری کنم. تنها عرض می‌کنم که برخی تفاوتها در بعضی مناسبات حقوق عمومی در کلیه قوانین اساسی کشورها یا مذاهب گوناگون تصریح شده و خیلی بیش از آن در عمل اعمال شده است. نکته دیگر این است که باز چنانچه شما قبول دارید مقایسه دو نظام حقوقی بدون تعیین تکلیف در مبانی و فلسفه‌ای که پیشوانه آن «حقوق»

است، خیلی منطقی نیست، عبارات دیگر بحث ابتدا در اصول عقائد باید به نقطه درستی برسد و سپس در باب فروع عملی ادامه یابد. بدون پذیرش نبوت پیامبر اسلام و بدون پذیرش حقایق، جامعیت و خاتمیت اسلام، بحث تطبیقی در احکام فقهی، گاه حل‌شدنی نیست. زیرا وقتی دو دیدگاه بر سر تعریف «بشر» به توافق نرسند بر سر حقوق این بشر هم بتوافق نخواهند رسید. بحث از حقوق عمومی نباید به درجه بندی شهروندان، ترجمه شود. کسانی چون ابوزید و آرکون هم اصلاً شریعت اسلام را قبول ندارند و طرفدار رویکرد سکولار غربی و لیبرالیزه کردن اسلامند و ما با آنها کاری نداریم.

باز هم تکرار می‌کنم که تاریخ نویسان بزرگ غرب، مکرراً تصریح کرده‌اند که قوانین اسلامی، انسانی‌ترین برخوردها را با اقلیت‌های غیر مسلمان در سرزمین اسلامی در صدر اسلام داشته‌اند و بعنوان نمونه، آزادی مذاهب و معابد مسیحی و یهودی را در



بیت المقدس در زمانی که در دست مسلمین بود، با آزادی مسلمین و یهودیها در زمانی که قدس بدست صلیبیها می افتاد و یا با میزان آزادی مسلمین و مسیحیان در زمان حاکمیت یهودیها مقایسه کرده اند و نتایج جالبی گرفته اند، اما نکته اصلی که می خواستم عرض کنم این بود که خصمانه یا خشن خواندن یک حکم شرعی اسلامی و توصیه به کنار گذاردن آن، اگر یک فتوای فقهی است باید مستند به همه ملزومات افتاء (از جمله رعایت ضوابط متدلوژیک آن) باشد و اگر یک فرمان خارج از جهان اسلام به جهان اسلام است، باید دید خاستگاه حقوقی آن چیست؟! و چرا مسلمانان باید تبعیت کنند؟!

اسپوزیتو: به سؤالات فقهی باید فقهاء شما جواب بدهند و این مشکلات را خود مسلمانها باید حل کنند و با آن کلنجار بروند ولی من بعنوان یک محقق نظر می دهم و چون مسلمان نیستم و در این زمینه، تخصصی ندارم، طبیعی است که درصدد دستور دادن نیستم.

کتاب نقد: فرمودید اجراء احکام که فقه بادمکراسی، منافاتی ندارد. آیا فکر می کنید اگر یک نظام اجتماعی، بنایش بر این باشد که مبتنی بر شریعت پیش برود، یعنی معتقد باشد که (علاوه بر احکام مستتیر و اجتهادی اسلام)، سلسله ای از احکام ثابت هم وجود دارد و قرآن، مسلمانها را

مکلف به اجراء آنها کرده و به این احکام و نیز به حقوق شرعی که برای مردم لحاظ کرده، قید زمانی هم نزده و اطلاق زمانی و مکانی دارد و قطعاً شامل هر امت مسلمانی در هر دوره ای می شود، اگر چنین مردمی بدنبال سازماندهی یک جامعه مدنی بر اساس شریعت اسلام باشند آیا چنین جامعه ای در عین حال، می تواند دمکراتیک عمل کند و با معیارهای شما دمکراتیک، نامیده شود؟!

اسپوزیتو: دموکراسی از نوع اسلامی با نوع غربی متفاوت است. البته دوست ندارم از کلمه دموکراسی استفاده کنم چون بازهم مفهوم آن در متون اسلامی فرق می کند. شاید بهتر است آن را «مشارکت سیاسی» بنامیم، یک شهروند در جامعه اسلامی دارای حدودی است. یعنی محدود به حدود الهی است و هنگامی که این جامعه می خواهد اداره شود و در مجلس آن کشور قوانینی به تصویب برسد البته منطقی است که باید آن قوانین با این حدود و آیات قرآنی مطابقت داشته باشد. این دموکراسی خاص می شود. در غرب هم انواع مختلف دموکراسی داریم شکلهای بسیار زیادی از دمکراسی بوده و هست. از افلاطون تا امروز این اشکال بارها و بارها تغییر کرده است و کشورهای اسلامی حق انتخاب دارند، می توانند تطبیقش دهند و با آن کار بکنند، می توانند انتخاب





کنند، همانطوریکه اختلافاتی بین شیعه‌ها و سنی‌ها در طرز حکومت وجود دارد، (مثلاً در بحث "امامت" و "خلافت") میتوانند بین اسلام و غرب هم باشد. یعنی دموکراسی آنها با هم متفاوت باشد. بنابراین پاسخ شما مثبت است. دموکراسی اسلامی نمی‌تواند حتی با یک آیه از قرآن در تعارض باشد.

من مثالی که قبلاً زدم، تکرار می‌کنم اگر جمهوری اسلامی ایران برای مثال در نظر بگیریم، آیت الله خمینی، فقیهی بودند که مجلس را در این کشور اجازه دادند. در حالی که مجلس را تا قرن هفتم و هشتم میلادی نداشته‌ایم و در فقه نیز نیست. ولی چون اصل شورا را داشته‌اید، در عصر کنونی به "پارلمان"، تبدیل و ترجمه شده، ولی مجلس که داشته باشید دلیل نمی‌شود که حتماً مجلس غربی داشته باشید. مجلس می‌تواند اسلامی باشد و اکثر حرکت‌های اسلامی از مشارکت سیاسی صحبت کرده‌اند الان، تمام حرکت‌های احیاگر اسلامی را بررسی کنیم، می‌بینیم همه آنها به نوعی خواستار یک نوع مجلس هستند. من این را کاملاً یک روش دموکراتیک می‌دانم.

در غرب از گوشه و کنار می‌شنویم که اسلام با دموکراسی سازگار نیست، یا اقتدارگرا و دیکتاتورپرست و به مردم اجازه مشارکت در

حکومت نمی‌دهد، اما من می‌گویم که اسلام نسبت به شکل‌های مختلفی از حکومت که در آن اجازه مشارکت فعال سیاسی داده می‌شود، کاملاً باز است. اما اختلافاتی هم ممکن است وجود داشته باشد. برای مثال در حکومت غربی اگر مردم فردا تصمیم بگیرند که مصرف مشروبات الکلی آزاد باشد این تصمیم، عملی است. اما در نوع مشارکت حکومت اسلامی، چنین چیزی عملی نیست. عبارت دیگر حتی اگر از ناحیه مردم در مجلس و پارلمان ارائه شود، این نظر نمی‌تواند برخلاف حدود الهی و شریعت باشد.

کتاب نقد: با این تفاسیر آیا شما می‌توانید چنین حکومتی را در چهار چوب و استاندارد تعریف شده از دموکراسی قرار دهید؟

اسپه‌زیتو: من فکر می‌کنم که می‌توانیم، البته تا آنجا که من دموکراسی را می‌فهمم و دموکراسی‌های مختلفی در غرب نیز دیده می‌شود. اگر شما به تاریخ خود غرب نیز نگاه کنید شکل‌های مختلفی از دموکراسی را خواهید دید. حکومت‌هایی وجود دارند که در این نوع حکومت‌ها مردم، نمایندگان و رهبر انتخاب می‌کنند. در انواع دیگری، مردم، نمایندگانی را انتخاب می‌کنند و آن نمایندگان، رهبر را انتخاب می‌کنند. اینها همه شکل‌های مختلفی از دموکراسی هستند که در غرب

هم اعمال می‌شود... من فکر می‌کنم که دموکراسی، شکلی از حکومت است که صورت‌های متفاوتی به خود گرفته است، از آتن تا آمریکا، از انگلستان تا فرانسه. بطور مشابه دموکراسی می‌تواند به صورت‌های دیگری نیز در فرهنگها و تمدنهای دیگر متجلی شود. در نظر من، قلب دموکراسی، مشارکت سیاسی، تکثر گرایی، شکیبایی و حقوق بشر است و من برآستی فکر می‌کنم مسلمانان می‌توانند با ملاکهای خودشان، اینها را در حکومت خود لحاظ کنند. و البته چنین چیزی قبلاً اتفاق افتاده و قانون اساسی و تجربه ۲۰ ساله جمهوری اسلامی، کاملاً شکلی از یک دموکراسی بسیار جدی در دنیا است. همان روزهای ابتدایی جمهوری اسلامی، مجلس وجود داشته و شکلی از حکومت برقرار شده که در آن رئیس جمهور و قوه مقننه و قوه قضاییه وجود داشته است. البته فکر می‌کنم هنوز مواردی وجود دارند که باید حل شوند. اما من حرکت‌هایی را نیز برای حل مشکلات می‌بینم که آغاز شده، مثلاً تشکیل کنفرانس اسلامی و بحث جامعه مدنی، حرکتی در این زمینه‌هاست. تحولات در سازمان حکومت جزء فقه نبوده ولی اکنون پذیرفته می‌شود.

کتاب نقد: بنابراین شما فکر می‌کنید که مشارکت مردم در حکومت و مسائل مربوط به

خودشان و اداره جامعه براساس شریعت، نوعی دموکراسی را سامان می‌دهد و التزام حکومت به ضوابط و احکام اسلامی را زمینه‌ای برای مدل اسلامی دموکراسی تلقی می‌کنید، به عبارت دیگر هیچ مدل خاصی بعنوان تنها مدل دموکراسی وجود ندارد و در غرب هم بر سر تعریف دموکراسی و نیز مصادیق آن، توافقی نیست و در هر کشوری، نوعی از دموکراسی اعمال می‌شود. اما نکته‌ای می‌ماند و آن این که گفتگو بر سر حقوق بشر، شکیبایی، تکثرگرایی و حدود و چگونگی مشارکت، ماهیتاً گفتگونی حقوقی و بلکه ایدئولوژیک یعنی مسبوق به مکاتب خاص خواهد بود. بنظر می‌رسد که شما فکر می‌کنید هر جامعه‌ای حق دارد این امور را که هسته اصلی دموکراسی در تعریف شما را تشکیل می‌دهند، براساس مبانی خود و در بستر عقائد خودش تعریف کند، نه آنکه حتماً باید تابع تعریف‌های مورد نظر و خاصی باشد. همچنین شاید این تأکید ضروری باشد که پارلمان، تفکیک قوا، انتخابات و راهبردهائی از این قبیل، وقتی از ایدئولوژی لیبرال، منفک شود و تبدیل به روش‌هایی تجربی در خدمت تأمین احکام و اهداف اسلامی شود، در واقع، مشروط به آموزه‌های اسلامی شده است و با پارلمان و تفکیک قوا و انتخابات در یک نظام لائیک متفاوت است. این شیوه‌ها و صدها روش دیگر که فردا این شیوه‌ها را نقض و منسوخ خواهند





کرد، می‌تواند بعنوان مصادیقی برای اجراء احکام اسلامی تلقی شود. چنانچه شما نیز مثال زدید که نظام پارلمانی، بدان دلیل، در منظومه افکار و شیوه‌های اسلامی پذیرفته می‌شود که با مختصر تغییرات و اصلاحاتی (مثلاً مشروط کردن قوانین و برنامه‌های مصوبه پارلمان به تأیید شورای نگهبان و...) به مصداقی از "شوری" قابل ارجاع است. عبارت دیگر شکل اجراء احکام شرع، در مواردی که بطور خاص و انحصاری، تعیین نشده باشد کاملاً باز و اجتهادی لذا متغیر است، البته مشروط به عدم نقض ضوابط اسلام بنابراین آنچه مهم است، رعایت ضوابط و احکام اسلامی است و مفاهیم جدید، مادام که در خدمت اهداف و احکام اسلامی باشند، مشروع خواهند بود. پس لازم نیست که جزئیات همه اشکال، در فقه آمده باشد و اصلاً این دیگر در حوزه مسئولیت فقه هیچ وقت نبوده است و کسی هم چنین ادعائی نکرده بود. حال من از شما می‌پرسم که آیا حق "تو" و نظارتی که مثلاً شورای نگهبان بر مصوبات پارلمان دارد، یا نقش فوقانی که ولی فقیه در مورد کل قوای سه‌گانه مملکت دارد، آیا این نظارت‌های استصوابی و حق و توهنا هیچ مزاحمتی با دمکراتیک بودن نحوه حکومت ندارد؟! با توجه به اینکه جنابعالی دمکراسی را بعنوان یک روش (نه یک ایدئولوژی) تلقی می‌کنید که می‌تواند خود را با شیوه توزیع قدرت به سبک

اسلامی هم تطبیق دهد. و آیا دمکراسی منهای لیبرالیسم، آیا یک مفهوم غربی است یا یک مفهوم بشری؟! **اسپوزیتو:** در مورد بخش نخست سؤال شما باید بگویم اینها مسائلی است که من خود با آنها کلنجار می‌روم و بخصوص نوع اسلامی آن، تجربه جدیدی است که دنیا بتازگی با آن آشنا می‌شود. دمکراسی شیعی - اسلامی، پدیده تازه‌ای است که در مسند حکومت آمده و وعده بسیاری، مشغول مطالعه آن هستند. البته من سعی خواهم کرد پیش از مُردن، پاسخ کاملتری برای خود بیابم. من هم مثل شما از دمکراسی جدای از لیبرالیسم سخن گفتم و لذا بنظر من لزوماً یک مفهوم غربی نیست. مراد من از دمکراسی، مشارکت عموم در حکومت و حقوق بشر است و اینها با آنچه شما بعنوان مدل اسلامی دمکراسی نامیدید، مثلاً با حق وتوی علمای دینی و با نظارت عالیّه و ولی فقیه کاملاً سازگار است. این نظارت‌ها و حق وتوها، منطقی است و من می‌توانم ضرورت آنها را درک کنم. در حکومت آمریکا هم رئیس جمهور، حق وتو در موارد مهمی دارد. دمکراسی شما هم یک دمکراسی است و برای من کاملاً عادی و مفهوم است که گروهی یا فردی، حق وتو "و اختیارات بالاتری داشته باشد. اختیارات فوق العاده رهبری، منافاتی با

دموکراسی ندارد. اینها غیر طبیعی نیست و در اغلب نظامهای دنیا نیز چنین اختیارات و نظارت‌هایی بالاتر از مردم و نمایندگانشان وجود دارد که اصولاً لازمهٔ مفهوم «دولت مدرن» و حاکمیت است.

حتی من اصرار در لفظ هم ندارم. شما می‌توانید بجای «دموکراسی»، مثلاً تعبیر «شورا کراسی» یا هر تعبیر دیگری که مناسب با فرهنگ اسلامی می‌بینید، را بکار ببرید. چون کلمهٔ دموکراسی، غربی بنظر می‌رسد در عرف شما شبهه برانگیز است. اما آنچه مهم است، حقیقت ماجراست نه کلمه و تعبیر.

کتاب نقد: درست است و ما داریم به نقاط مشترک بیشتری در این گفتگو نزدیک می‌شویم. اما دکتر اسپوزیتو، من می‌خواهم بحث را به همان «حقیقت ماجرا» بکشانم که فقدان تعریف دقیق و آکادمیک برای دموکراسی و فقدان هیچ مدلی خاص برای دموکراسی، باعث سوء تفاهماتی در همان «حقیقت ماجرا» شده است. یک تعریف غلیظ آمریکایی - لیبرالی از دموکراسی وجود دارد که محافل غربی و روشنفکری درصدد تحمیل آن بر جهان اسلام هستند. حال آنکه قطعاً با «حقوق اسلامی بشر» ناسازگار است. یعنی به روش غیر دموکراتیک می‌خواهند ما را باصطلاح دموکراتیزه (و در واقع، لیبرالیزه) کنند.

شما فرمودید که دموکراسی را به مفهوم حقوق بشر می‌دانید. اما من دوباره می‌پرسم که این حقوق بشر را و این حدود را چه کسی تعیین می‌کند؟ اگر یک جامعه اسلامی مدعی باشد که تعریف خاصی از حقوق بشر دارد که در مواردی، البته نه در همه موارد بلکه در مواردی با تعریف غرب لیبرالی از حقوق بشر، متفاوت است، آنوقت دقیقاً آن چیزهایی که در جامعه اسلامی، مصداق حقوق بشر است، در استاندارد آمریکایی مثلاً نقض حقوق بشر خوانده می‌شود. این دعوی که اصلاً بر سر منشور حقوق بشر بین متفکران اسلامی و بعضی از متفکران غرب وجود دارد، یک نمونه بارز آن است. فرض بفرمائید در همین حکم اهل ذمه، فرمودید که در آن، تلقی شهروند در چه دو بودن برای اهل ذمه احساس کردید و بنابراین چیزی غیر ارزشی است، یا یک سری حدود جزایی که در فقه اسلامی است که شیعه و سنی در موردش اجماع دارند، مثلاً در مورد زنا، در مورد هم جنسی بازی چه مرد، چه زن، این را در حقوق غربی، جزء حقوق بشر می‌دانند، اما در شریعت اسلام و جامعه مدنی دینی، این جزء حقوق بشر نیست یعنی بشر چنین حقی ندارد و اگر این کار را انجام دهد به عنوان یک جرم با آن برخورد می‌شود، من اینطور استنباط کردم که شما در واقع، آن تعریف مستبدانه و آمریکایی از دموکراسی را که نظم نوین





جهانی بر مبنای آن بنیاد شده و بعضی از احکام شریعت اسلامی را منافات با حقوق بشر می‌داند، چنین تعریفی را از دموکراسی رد می‌کنید و یک تعریف بازتر و متسامحانه‌تر و توأم با تساهل از دموکراسی دارید که با اجرای شریعت و فقه اسلامی نیز سازگار است و لذا حاکمیت ولی فقیه و اختیارات او را هم منافی با دموکراسی ندانستید اگر این استنباط من درست باشد آنوقت من یک سوال دیگر خواهم پرسید.

اسپوزیته: حکم اهل ذمه یا ولایت فقیه ... در واقع، به بحث‌های فقهی در میان خود شما مسلمانان مربوط است و تا آنجا که من می‌دانم این بحثها ادامه دارد و در همه موارد هم اتفاق نظر وجود ندارد. اینها مسئله شما و فقهای شماست که باید با آن کلنجار بروید و من مسلمان نیستم و نمی‌خواهم فتوی بدهم. من می‌بینم که بحثهای بسیار جدی در میان مسلمان جریان دارد که نکته بسیار قابل تأمل و مهمی است. در مورد قوانین اسلام، شما فقه مفصلی دارید و نیز علمایی که فتواهای گوناگونی را می‌دهند. در مورد ولایت فقیه نیز همین طور است. در ایران بحثهای مهمی در مورد مسائل فکری و اجتماعی و جایگاه نظرات شیعه در جریان است. اینها مسائلی است که مسلمانان با آن روبرو هستند، من نمی‌توانم فتوا بدهم البته اگر در مورد مسئله‌ای، شما یا دانشگاه

الازهر مصر از من بخواهند که نظرم را بدهم، من عقیده‌ام را به عنوان محقق می‌دهم، ولی به عنوان فقیه نمی‌توانم نظر بدهم. البته گفتمانی که در جهان شیعه راجع به حکومت اسلامی و ولایت فقیه وجود دارد، در هیچ جای دیگر با این نوع و گستره، تعقیب نمی‌شود و من هم بطور کامل آشنائی ندارم. من فکر می‌کنم مقداری سؤال وجود دارد که من جواب آنها را ندارم مثلاً ولایت فقیه دقیقاً چه معنایی دارد؟ آیا ولایت فقیه، آنچنانکه در جمهوری اسلامی تحقق یافته، همان مفهومی است که توسط آیت‌ا... خمینی، رهبر انقلاب اسلامی منعکس شده؟ آیا این مفهوم صد سال دیگر، اگر هنوز برقرار باشد، همان چیزی است که امروز ادراک می‌شود؟! و آیا آنموقع هم، فقیه، همان کسی است که تمام توانایی‌های امام خمینی را در خود دارد؟ و یا ممکن است نقش و نظرات وی متفاوت باشد؟ اینها مسائلی هستند که به نظر من هم ایرانیان و هم فقها با آن درگیرند. همچنین مثلاً پس از چهل سال، مفهوم توازن قدرت ممکن است تغییر کند. برای تعریف کردن رابطه بین ولی فقیه و رئیس جمهور، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام و... من با نگاه به تاریخ جمهوری اسلامی ایران از زمان امام خمینی تا حال، تغییراتی می‌بینم. من تشکیل شوراهای

منطقی است.

باید پرسید "مسئله چیست؟! برای کم هوش یا باطل جلوه دادن کسی یا حرفی، نمی‌توان استناد کرد که تو فلانی هستی. مثلاً ایتالیایی‌ها اصطلاحی دارند که وقتی می‌خواهند بگویند فلانی آدم خوبی است اما باهوش نیست، می‌گویند فلانی اهل... است، که ناحیه‌ای در ایتالیاست. گفتن این حرفها هیچ ربطی به اصل مطلب ندارد. می‌توانیم راجع به مفاهیمی چون تکثرگرایی، مدارا و حقوق بشر صحبت کنیم و شما حق دارید اظهارکنید که این عبارات با چه مفاهیمی، مناسب عقائد اسلامی هست و با چه مفاهیمی ناسازگار با اسلام است، حق دارید قبول یاردکنید و طبیعی است که ابتداء ببینیم آیا هر دو در ذیل این اصطلاحات، داریم راجع به یک مفهوم صحبت می‌کنیم یا خیر؟

کتاب نقده: این توصیه شما، منطقی است. تعصب له یا علیه بر سرالفاظ و بدون ورود به محتویات این الفاظ و بدون تحلیل دینی و عقلی آنها براساس مبانی فکری طرفین بحث، مضر به پیشبرد گفتگو خواهد بود. در ایران هم ما علاوه بر کسانی که گوششان را بر هر حرف دیگری بسته‌اند و پیش از درک درست مسئله به اتهام غربی یا شرقی بودن، آن را دفع می‌کنند، گروه‌هایی هم داریم که سمپاتی افراطی و غیرعاقلانه‌ای نسبت به الفاظ و مفاهیم



مختلفی و انواع گوناگون قدرت را در آنها می‌بینم. مثلاً میزان اختیارات رئیس جمهور، الآن نسبت به زمان آیت... خمینی افزایش یافته است، در حالی که قانون عوض نشده است. در هر صورت ولی فقیه، مجمع تشخیص مصلحت نظام، همه و همه به اعتقاد من بخشی از روند دموکراسی هستند. اما نباید با الفاظ به صرف اینکه غربی هستند مخالفت شود. عده‌ای بجای پرداختن به اصل مسئله، با گفتن اینکه "آن، غربی است"، آن را بی اعتبار می‌کنند. این به همان اندازه برای من قبیح است که در غرب، مثلاً در بمباران شدن عراق، بگویند آنها مسلمان افراطی اند یا با نام بنیادگرایی، راه گفتگو را ببندند. گفتن اینکه "تو بنیادگرا هستی" یا "تو غربی هستی" مثل آنکه "تو روستائی هستی" پس غلط می‌گویی، سخنی غیر





غربی دارند و در رسانه‌ها و احیاناً کرسی‌های دانشگاهی به مردم خود و به دانشجویان شان توصیه می‌کنند که حق داوری ندراید و مفاهیم و اصطلاحات غربی را در بسته و بدون نقادی قبول کنید و اگر هم با اسلام ناسازگار می‌بینید، اسلام تان را دستکاری کنید و تاویل بر خلاف نصوص راه، راه حل می‌دانند. یکی از دلایل مطرود بودن روشنفکران اینچنینی در جامعه مسلمان، همین تلاش تحقیرآمیز آنهاست که می‌کشند مفاهیم لیبرال و مادی غرب را به صراحت یا با فریب و تاویل، وارد قاموس فکری مسلمانان کنند و اسلام را لیبرالیزه بلکه "وسترنیزه" کنند و از جمله به نفی یا تحریف محکومات اسلامی بِنفع مفاهیم و ارداتی می‌پردازند. این جریان، حق انتخاب و اجتهاد برای مسلمین قائل نیستند و فراخوانان بر تقلید و تبعیت هستند. و به شاگردان و مستعلمان خود آموزش می‌دهند که چگونه آموزه‌های اسلامی را فراموش و یادستکم تحریف و سوء تفسیر کنند تا با ملاکهای لیبرالی (و سابقاً مارکسیستی) سازگار شود و احیاناً این فرآیند را "روشنفکری دینی" هم نامیده‌اند. من البته اکیداً به "روشنفکری دینی" یعنی به یک جریان انتقادی مسلمان و مستقل از حکومت که به نقد عادات و افکار و فرهنگ عمومی و اندیشه‌ها و رفتار مسلمین (اعم از حکومت و مردم) بپردازد، معتقدم، بشرط آنکه این روشنفکری، واقعاً دینی

باشد یعنی اصول عقائد اسلامی (توحید، نبوت و معاد) و نگرش شیعی (عدل و امامت) و ملزومات آن که در قرآن و سنت آمده، جداً معتقد باشد و دست به تحریف و التقاط نزنند.

و اما راجع به احتمال تغییراتی که در تعریف قدرت و معادلات سیاسی در دهه‌های آینده، طرح کردید و پرسیدید که "ولایت فقیه" در شرایط متنوع، چگونه معنی خواهد داد، باید عرض کنم که در بحث حکومت اسلامی و ولایت فقیه، مقداری محکومات محتوانی داریم که همواره باید حفظ شود، اما مقداری هم ضمانت‌شکلی برای اعمال آن محتویات وجود دارد که اغلب آنها اجتهادی و محصول تفکر و تعقل ابزاری است که کاملاً می‌تواند بلکه باید متحول باشد و الزامات زمان و مکانی را باید لحاظ کند. اساساً علت آنکه در رأس حاکمیت، وجود "مجتهد عادل" را ضروری می‌دانیم، از جمله، همین است که اداره جامعه و تنظیم رابطه قوا و تعریف مکانیزم‌های مدیریت متغیر و متحول است و نیاز به اجتهاد دارد. من امیدوارم بقیه نیز در غرب، این سخنان شما را درک کنند و قصد تحمیل مفاهیم غیر اسلامی بر جهان اسلام را کنار بگذارند.

اسپوزیته: دو چیز را باید بگویم، اول آنکه من از بودنم در ایران بسیار لذت بردم و چیزهای زیادی آموختم دوم اینکه قصد دارم

نسخه‌ای از کتابم را بنام «اسلام و دموکراسی» تقدیم آی. پی. آی. اس (I.P.I.S) کنم. بنابراین شما نیز یک کپی از آن را خواهید داشت و خواهید دید که در آنجا گفته‌ام که شما مجبور نیستید چیزی را عیناً اقتباس (adopt) بلکه باید چیزهای مورد قبول و نیاز خود را انتخاب کرده و با وضعیت خود وفق دهید. اجازه بدهید توضیح بدهم. زمانی که اسلام در سراسر جهان گسترده شد مسلمانان وقتی به یک مسئله جدید بر می‌خوردند به سه گروه تقسیم می‌شدند یک گروه، مقداری را رد می‌کردند و مقداری را می‌پذیرفتند و آنها را با دین و فرهنگ خود وفق می‌دادند و من معتقدم که مسلمانان باید این کار را انجام دهند. اگر بعضی از مسلمانان به راحتی و سریع، بدون دید انتقادی و آگاهانه چنانچه شما گفتید چیزهایی را مانند دموکراسی اقتباس کنند و آن را با ریشه‌های فرهنگی و تاریخی خود وفق ندهند، درست مانند پیوند عضوی از بدن به قسمتی دیگر است که در این پیوند، شباهت و ارتباطی بین دو عضو پیوندی نباشد و این چیزی است که به نظر من بسیار حادّ است. از طرف دیگر بعضی نیز بطور کامل همه چیز را رد می‌کردند، زیرا در زمانی که اسلام نوپا بوده، احساس ناامنی می‌کردند و یک گروه هم صددرصد همه چیز را پذیرفته‌اند.

کتاب نقد: بنابراین شما فکر می‌کنید که یک گروه سوّمی باید باشند که مفاهیم غربی را با دید انتقادی نگاه کنند...

اسپوزیتو: درست است. یک نوع دید انتقادی و یا ارزشیابی کننده باید وجود داشته باشد. یک فهم انتقادی باید وجود داشته باشد. به نظر من مسلمانان حق دارند که بگویند فلان مطلب را اسلام اجازه ن داده و یا داده است و این، اجتهاد سالم است، بحث سالمی است. دوگروه دیگر، راه درست نمی‌روند. ماهم چنین چیزی را در غرب داریم. برای مثال سالها پیش وقتی که در صحبت‌هایم نظر مثبتی نسبت به ایران داشتم و از انقلاب اسلامی ایران حمایت می‌کردم، عده‌ای در آمریکا بجای تحقیق در مورد آنچه که من گفته بودم، به سادگی می‌گفتند تو ضد آمریکایی حرف زدی.

کتاب نقد: آقای دکتر اسپوزیتو، آخرین سوّالم را در حول و حوش همین سه گروه که جنابعالی فرمودید، طرح می‌کنم. اگر برای این تیپ بندی که شما گفتید بخواهم معادل یابی کنم اینطور تعبیر می‌کنم که سه جریان فکری وجود دارد. یکی رویکرد اسلام منهای اجتهاد که نمونه هائی از آن را در گرایشات وهابی و طالبانی در افغانستان و الجزائر و سعودی می‌بینیم. دوم رویکردی که می‌کوشد اسلام را سکولاریزه کند و تحت عنوان نواندیشی دینی و





روشنفکری مدرن در صدد لیبرالی کردن مفاهیم اسلامی هستند و جریان سوّم، جریان اسلام بلاوّه اجتهاد است. یعنی حاضر به عقب نشینی از محکّمات اسلامی (در عقائد، در اخلاق و در فقه) نیست و فرآورده‌های فکری غرب و شرق را هم از پیش ردّ مطلق یا قبول مطلق نمی‌کند، بلکه با توجه به مبانی اسلامی و ضرورت‌های روز، دیدگاه‌های غربی و شرقی را نقادی می‌کند و اجتهاد (در راستای نصوص اسلامی نه علیه این نصوص) می‌کند. در نهضت بیداری جهان اسلام که اکنون براه افتاده، بنظر شما کدامیک از این سه رویکرد، در دهه‌های آینده موفقتر است و اساساً کدامیک را درست می‌دانید؟

اسپوزیته: من فکر می‌کنم منطقی‌ترین اسلام و اجتهاد است چه موفق‌ترین باشد و چه نباشد از نقطه نظر من، جریانی که بدون توجه به زمینه‌های اجتماعی، بدنبال اسلام لیبرال به معنی اسلام غربی و سکولار است، فکر می‌کنم کارایی نداشته باشد و همان اسلام به همراه اجتهاد، بهترین است.

کتاب نقد: اما شما حدس نمی‌زنید کدام یک بیشتر موفق خواهد بود و غلبه خواهد کرد؟

اسپوزیته: این را نمی‌دانم. منظورم این است که همیشه دوست دارم خوش بین باشم، فلسفه من از زندگی همان چیزی است که شما

گفتید. من فکر می‌کنم این چیزی است که دین درباره آن بحث می‌کند، شما ایده‌آهایی دارید و فقط خداست که تمامی ایده‌آها را داراست و آنچه که ما بعنوان انسان و نوع بشر انجام می‌دهیم تلاش برای رسیدن به این ایده‌آهاست. من فکر می‌کنم بهتر است خوش بین باشم و فکر می‌کنم چیزی که مسلمانان می‌توانند به دست آورند و امیدوارم بدست آورند، همان است که شما می‌گوئید که رسیدن به اجتهاد است. حال مسلمانان به آن برسند یا نرسند و کدامیک از سه جریان، غلبه کنند، گفتنش مشکل است. اما من با توجه به وضعیت کنونی ایران بسیار خوش بین هستم. پاسخ بنده این است که در ایران، گفتگو و بحث‌های سالمی در جریان است و فضای بسیار باز و سالم و کم نظیری در جمهوری اسلامی وجود دارد که همه چیز در آن گفته می‌شود، مادامیکه در بهای گفتگو باز است من خوش بین هستم. اگر بحث‌های منصفانه صورت نگیرد، مشکلات بوجود می‌آید و من فکر می‌کنم این مسئله در مورد هر جامعه‌ای صدق می‌کند حتی در مورد جامعه‌ای که من زندگی می‌کنم یعنی آمریکا نیز صدق می‌کند.

کتاب نقد: امیدوارم این گفتگوی ما هم سالم و منصفانه بوده باشد و از جنابعالی متشکرم.